

فصل ۱۳: فضیلت دشمنی با دنیا و اهلش و دوستی با آخرت و اهلش و بیان صفات اهل دنیا

يَا أَحْمَدُ! أَبْغِضِ الدُّنْيَا وَأَهْلَهَا، وَأَحِبَّ الْآخِرَةَ وَأَهْلَهَا. قَالَ: يَا رَبِّ! وَمَنْ أَهْلُ الدُّنْيَا؟
وَمَنْ أَهْلُ الْآخِرَةِ؟ قَالَ: أَهْلُ الدُّنْيَا...

ای احمد! دنیا و اهلش را ناخوش دار و آخرت و اهلش را دوست مدار. پیامبر عرض کرد: پروردگارا، اهل دنیا و اهل آخرت چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: اهل دنیا ...

در توضیح این فصل به فراز ۶۶م از حدیث رسیدیم.

فراز ۶۶: عَجَب

«يَحْمَدُونَ أَنْفُسَهُمْ بِمَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَدَّعُونَ بِمَا لَيْسَ لَهُمْ»

خود را به واسطه‌ی آن چه انجام نداده‌اند، می‌ستایند؛ و چیزی را ادعا می‌کنند که در آن‌ها نیست.

بحث این جلسه

ادامه‌ی فراز ۶۶: عجب

ادامه‌ی بحث معرفت النفس

بحث عملی: توحید افعالی

توحید در تکوین

در مقام عمل باید انسان همه چیز را به خدا نسبت بدهد. این در تکوینیات است. «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۱.

توحید در تشریح

در تشریعیات هم باید همین طور باشد. هدایت و اضلال را باید به خداوند نسبت بدهد. فرض کنید که در عربستان متولد می‌شدید. چند درصد احتمال می‌دهید که با تعلیمات شیعه آشنا می‌شدید و اگر هم این طور می‌شد چقدر احتمال داشت که می‌پذیرفتید. اگر در جای دیگری متولد می‌شدید چطور؟ انسان کمی تأمل کند متوجه می‌شود که غرق در نعمات و عنایات الهی است. خداوند دریا در هدایتش را به سوی ما باز کرده است. چقدر این جای شکر دارد؟ چقدر باید سجده کرد و از خداوند تشکر کرد؟ در مورد کسانی که از جنگ تبوک ماندند «وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ»^۲

در میان دشمنان پیغمبر صلوات الله علیه کثیف‌تر از مغیره بن شعبه نداریم. مشرکین به او گفتند که تو ادیب ما هستی برو پیش فلانی و بگو که چه می‌گوید. رفت و با حالت بی‌ادبانه‌ای گفت که برای من هم از حرف‌هایی که با آن دیگران را مسحور کرده‌ای بخوان. پیغمبر اکرم آیاتی را قرائت کردند. کم‌کم کبرش فروکش کرد و زمانی که رسیدند

^۱ انفال، ۱۷

^۲ توبه، ۴۴

به آیهی «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ»^۳. دیگر برگشت و چند روز در خانه‌اش ماند. به هم ریخته بود و نمی دانست چه بگوید. بعد رفت و گفت که این سحراست و آیات سوره‌ی مدثر نازل شد. حرف این است که حتی مغیره هم تکان می خورد.

لذا توصیه‌ی اکید این است که هدایت را به خداوند نسبت دهیم. این حرف‌هایی هم که این جا می‌زنیم هر کسی به تناسب عنایت خداوند چیزی گیرش می‌آید.

در روایت دارد که در جنگ تبوک شترابی ذر جا ماند و از کاروان عقب افتاد. به پیغمبر گفتند که یا رسول الله ابوذر هم پس زد. حضرت فرمود اگر خیری در او باشد می‌آید. هر کسی که جا ماند خودش جا مانده است. در روایت هست که با مشقت فراوان در حدی که نزدیک بود هلاک شود خودش را به پیغمبر اکرم رساند.

شواهد قرآنی

آیات متعدد در این زمینه داریم. آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی یونس، ۵۶ سوره‌ی مبارکه‌ی قصص و آیات دیگر. این دستور عملی به ما هم هست که همه کاره را خداوند بدانیم.

۱. «أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ»

۲. «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»

۳. «أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

۹۱۹. أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بِاللَّهِ يَزْكِي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا

هدایت و تزکیه از آن حق است.

^۳ فصلت، ۱۳

^۴ یونس، ۴۳

^۵ قصص، ۵۶

^۶ زخرف، ۴۰

^۷ نساء، ۴۹

یک قدم جلوتر بیاییم. اگر توانستم این را ملکه‌ی خودم بکنم که اگر توفیق هر عمل خوبی که پیدا می‌کنم آن را اسناد به خداوند بدهم این به مرور عنایت را در انسان از بین می‌برد.

آیت الله جوادی آملی حفظه الله می‌فرمودند این که می‌گوییم شیمی اسلامی، فیزیک اسلامی و ... به این معناست که روی مبنای اسلام قوانین مختلفی که هست را باید قانون خداوند بدانیم. اگر خداوند بخواهد همان قانون جاری نمی‌شود. در طول مشیت الهی باید آن را به دیگران نسبت دهیم. این فیزیک است که انسان را موحد می‌کند. چرا هر چقدر که از این علوم می‌خوانیم به شرک و کفرمان افزوده می‌شود؟ چون همه‌ی چیزهایی که در کودکی به خداوند نسبت می‌دادیم حالا علت مادی‌اش را ظاهراً می‌دانیم. بخصوص کسانی که نابغه هستند و بهره‌ی هوشی بالایی دارند باید توجه به این معنا داشته باشند.

اگر در تمام طول عمر سعی کردم تمام امورم را به خداوند نسبت دهیم در تکوینیات و به خصوص در تشریعیات، بعد در قدم بعد دستوری است که امام صادق علیه السلام به عنوان بصری فرمودند. این که تشریح به نفس من وارد شود. حتی در امور باطنی خود هم مسائل را به خداوند نسبت بدهم. اگر به من خطورات خیر القاء می‌شود هم آن را به خداوند نسبت دهیم. اگر خطورات شیطانی وارد ذهن من شد چه؟ اولاً باید از این بابت گریه کنم. باید ببینیم چه کردم که چنین خطوراتی به ذهن من وارد شد. خداوند مرا خیلی دوست دارد. مگر پدری که فرزندش را دوست دارد سنگ را از چند متری از جلوی پایش بر نمی‌دارد؟ پس چه شده که خداوند مرا در چنین موقعیتی قرار داده است. انسان باید توجه کند که چه کرده است.

توحید افعالی آرام آرام ما را به توحید صفاتی می‌کشاند و توحید صفاتی هم به توحید ذاتی می‌انجامد.

علامتی که دائماً باید با آن خودم را امتحان کنم نماز است. نه به مکاشفات دل ببندید، نه به خواب‌های خوب، نه به حالات دیگر. فقط به این توجه کنیم که آیا آن توحید افعالی را در نماز می‌توانم پیاده کنم یا خیر. به این معنا که در نماز اگر حضور قلب ندارم چرا خداوند این را به من نداده است. اگر حال بکاء ندارم در نماز چرا ندارم؟ چرا خداوند این حال را به من نداده است؟ گناه هم را هم به گردن دیگران نیندازم. حواس پرتی را به مشکلات و گرفتاری‌ها هم نسبت ندهیم. سید الشهداء در اوج گرفتاری‌ها و ابتلائات هر لحظه بهجت‌شان بیشتر می‌شد.

«الْمَنْ نَشَرَ لَكَ صَدْرَكَ، وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»

این که فرموده است بار را از روی دوش تو برداشتیم یعنی چه؟ روز به روز مشکلات پیغمبر اسلام بیشتر بود. روز به روز پیچیدگی های رفتار منافقان بیشتر می شد. مشکلات هر روز بیشتر می شد. معنایش این است که به تناسبی که به تو شرح صدر دادیم تحملت را بالا بردیم. تحملت که بالا رفت مشکلات را راحت تر تحمل می کنی. مشکلات هست ولی اذیت نمی شوی. هر چند که مشکلات بیشتر شده ولی تحمل تو و ظرفیت تو بالاتر رفته است.

طریقه ی احراق

طریقه ی احراق چه می گوید؟ می گوید به میزانی که انانیت هست عجب هم هست. چه کنیم؟ نفس را آتش بزن. چطور؟ از طریق توحید افعالی. یعنی چه؟ یعنی همه چیز را به خداوند نسبت بده. اگر هم نمی توانی تصنعی بکن. اگر تصنعی انجام دهی واقعاً به واقعیت می رسی. استاد می فرمودند اگر کسی در این وادی باشد ولو تصنعی باشد وقتی که به عالم برزخ وارد شود چون پرده ها کنار می رود در عالم برزخ به او یاد می دهند. چرا؟ چون درست است که بچه ی کلاس اول است ولی به هر حال بچه ی همین مدرسه است و مدیر مدرسه در مورد او احساس مسئولیت می کند. پس شیوه ی اجرای توحید افعالی این است که تلاش کند. تصنعی هم این کار را بکند بالاخره درست می شود. اگر هم در این دنیا نشد در آن دنیا درست می شود.

سؤال در مورد علوم اسلامی و غیر اسلامی

در مورد علوم اسلامی و غیر اسلامی سؤال شد. تمام علوم فضل است و اصلاً علم نیست در فرهنگ اهل بیت. حتی علوم خیلی پیچیده ی مربوط به تکنولوژی های امروز اگر در خدمت اسلام قرار گرفت آن نورانیتی که به واسطه ی در خدمت اسلام قرار گرفتن پیدا می کند آن را علم اسلامی می کند. از این جهت تفاوتی میان فقه و فیزیک و شیمی و علوم مهندسی و پزشکی نیست. اگر در خدمت اسلام قرار نگیرد و این نورانیت را نیابد همه اش می شود فضل نه علم. یک شخص اگر در زمینه ی مثلاً هوا و فضا کار کند و در خدمت جمهوری اسلامی باشد به واسطه ی این خدمت به اسلام و اعتلای کلمه ی توحید به واسطه ی خدمت به جمهوری اسلامی آن شخص را نورانی می کند. اگر همین فرد همان علم و معلومات را در ناسا و در خدمت دولت کفر به کار می گرفت لحظه به لحظه همان کار علمی و

^۸ انشراح، ۱ تا ۴

پیشرفت‌هایش برایش کدورت تولید می‌کند. مال هم همین است. نتیجه‌اش مهم است. نورانیتش مهم است. آیت الله جوادی آملی می‌فرمودند فقیه وقتی پایش را از عالم دنیا به برزخ بگذارد پس از مدتی فقہش یادش می‌رود. حتی اگر ملکه باشد هم بعد از مدتی از بین می‌رود. چرا؟ چون نیازی به آن نیست و به کارگرفته نمی‌شود. چه چیزی از آن می‌ماند؟ آن نورانیتی که از طریق آن برای صاحبش ایجاد شده باشد. لذا در حدیث عنوان بصری حضرت علم را نور می‌دانند. نور اکتسابی نیست.

در روایت داریم که گاهی اوقات شیطان در اواخر عمر به سراغ بعضی‌ها می‌آید به خاطر این که آن گناهان گذشته را بفراموشاند و دیگر توبه نکنند. وادارشان می‌کند به عبادت. طرف اواخر عمرش زیاد به عبادت می‌پردازد. حتی حال بکاء پیدا می‌کند. نماز شب می‌خواند و گریه می‌کند. این برایش عجب می‌آورد. این عجب باعث می‌شود که توبه نکند و گذشته‌ی آلوده‌اش را فراموش کند. از آن طرف کسی که دارای عجب ظاهری است را به راحتی می‌تواند نجاتش دهد. کسی که انگشت امام حسین علیه السلام را قطع کرد ساربان بود. ساربان یعنی این که مدام در راه مکه و مدینه بود.

بحث ما رسید به این مرحله که باید احراق نفس را انجام داد. احراق نفس یعنی این که انسان همه چیز را به خداوند نسبت دهد. دائماً انسان خودش را متهم می‌کند و از این طریق جلوی عجب را بگیرد.

فراز ۶۷: به یاد آوردن بدی‌های مردم

«وَيَذْكُرُونَ مَسَاوِيَ النَّاسِ»

«و بدی‌های مردم را یاد می‌کنند.»

در فقره‌ی بعدی بحث خیلی پیچیده‌ای نداریم. در فقره‌ی ۱۶۷م صفت آخری که از صفات اهل دنیا ذکر می‌کنند این است که بدی‌های مردم را یاد می‌کنند.

در این مورد چند حکم شرعی را می‌گوییم. معمولاً افراد در این مرحله با این که اولین و ساده‌ترین مرحله است موفق نیستند. چرا؟ چون گناه را نمی‌شناسند.

به فتوای تقریباً همه‌ی آقایان تعریف غیبت و به تبع آن تعریف گناهایی مثل تهمت و فحش و تعییر و امثال آن به یک مسأله برمی‌گردد: کاری انجام شود که به واسطه‌ی آن آبروی مؤمن از بین برود. آبروی مؤمن بسیار مهم است. الا این که امر اهرمی پیش بیاید. یعنی مثلاً خطری متوجه جامعه باشد. یا مثلاً آبروی شخص مهم‌تری در خطر باشد.

تعریف غیبت «ذکرک أحاك بما یكره» یعنی از برادر مؤمنت چیزی را بازگو کنی که وقتی خبر به او برسد او ناراحت شود. گاهی استثنا می‌کنند که اگر کسی خیلی متعبد است و اگر خوبی‌هایش را بگویند ناراحت می‌شود ذکر خوبی‌هایش غیبت نیست. غیبت را عموماً ذکر بدی‌ها می‌گویند. در حضور فرد اگر گفته شود غیبت نیست و عنوان دیگری می‌یابد. این خیلی عام است. زشتی‌های شخص، زشتی‌های متعلقاتش (مثلاً پدرش یا پسرش یا ...)، زشتی‌های متعلقات غیرزنده (لباس، ماشین، پذیرایی و ...) را همه در برمی‌گیرد. آقای بهجت رضوان الله علیه می‌گویند که حتی اگر کسی راضی به غیبت شدنش باشد باز هم غیبتش حرام است. حتی برخی خود چنین شخصی را که تشویق به گناه کرده است دخیل در فعل حرام می‌دانند. ایشان می‌گویند که نقد روش علمی یا عملکرد کسی که دیگران مبتلای به آن هستند ایرادی ندارد. اما برای دیگران اشکال دارد. مثلاً در باب انتخابات می‌گویند در حد امر اهم که لازم است ملت آگاه شوند باید گفته شود. اجازه نداریم که مسائل داخلی زندگی فرد را بگوییم. مستثنیات غیبت از باب اضطرار است. در حدی که ما مجبوریم ایراد ندارد. اگر جایی نیاز نیست و من بگویم غیبت محسوب می‌شود.

اگر انسان غیبت کرد اعاده‌ی حیثیت فردی که در میان جمع آبرویش رفته است لازم است. این خیلی کار را سخت می‌کند. آبروی مؤمن هم مثل یک مال است. اگر آن را گرفتی باید برگردانی. حتی اگر مطلبی که به عنوان غیبت گفته شده است درست هم بوده است برای اعاده‌ی حیثیت می‌تواند دروغ بگویند.

فحش، تعییر، شوخی‌های تحقیرآمیز گناه کبیره هستند. حرام هستند. اصل هم این است که آبروی مؤمن را می‌برد. مثلاً کسی هست که می‌شود دستش انداخت وی را مضحکه کنیم که دیگران هم بخندند گناه کبیره است.

معمولاً در کنار گناهان اجتماعی گناه اشاعه‌ی فحشاء هم هست. به خصوص اگر در غیبت کردن انسان گناهی را به کسی نسبت بدهد.

مثلاً فتوا داریم که اگر کسی متجاهر به فسق است غیبت ندارد. مثلاً خانمی بی‌حجاب است و در جامعه هم این را ظاهر می‌کند و به صورت بی‌حجاب راه می‌رود. در آن جمعی که وی متجاهر به فسق کرده است غیبتش مجاز است. می‌شود گناهِش را ذکر کرد. اما اگر در حرم امام رضا بود و به اجبار چادر سرش بود حق نداریم گناهِش را تذکر دهیم. در آن جا دیگر متجاهر به فسق نیست.

اگر دو طرف می‌دانند که کسی به یک گناه یا ایرادی مبتلاست و آن را بگویند در غیابش غیبت است. افشاء گناه شخص جائز نیست مگر در مورد متجاهر به فسق و آن هم در محدوده‌ی متجاهر به فسق.

روایتی است در کتاب شریف بحار جلد ۷۲ ص ۲۲۲ باب ۶۶ و در اصول کافی هم هست. اهل سنت هم این روایت را تندتر دارند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در خطبه‌ای در باب ربا صحبت کردند و خیلی از آن بد گفتند. تا جایی که فرمودند اگر کسی یک درهم ربا بخورد این بدتر از سی و شش بار عمل زشت زنا است نزد خداوند. بعد با این مقدمه فرمودند «إِنَّ أَرْبَى الرَّبَا عَرَضَ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ» بالاترین رباخواری آبروی برادر و خواهر مسلمان را بردن است.

«إِنَّ الدَّرْهَمَ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطِيئَةِ مِنْ سِتِّ وَثَلَاثِينَ زَنِيَةً يَزْنِيهَا الرَّجُلُ وَإِنَّ أَرْبَى الرَّبَا عَرَضَ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ وَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ أَنَّ الْمُعْتَابَ إِذَا تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَإِنْ لَمْ يَتُبْ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ»^۹

احکام غیبت خیلی مفصل‌تر از این حرف‌هاست. فقط هم غیبت نیست. تهمت، فحش، تعبیر و حتی تعبیر دوستانه که از طرف پدر به فرزندش باشد که تحقیر مؤمن است گناه کبیره است.

^۹ بحار الأنوار (چاپ بیروت)، ج ۷۲، ص ۲۲۲